گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با «شموس کوک» تحلیلگر آمریکایی

ممکن است توافق هسته‌ای توسط رئیس‌جمهور بعدی آمریکا زیر پا گذاشته شود

رضوان بیاتی: انتشار سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ از سوی اوباما، باعث ایجاد سوالات بسیاری در ذهن تحلیلگران سیاسی و نظامی و اقتصادی در منطقه و جهان شد. اوباما که با یکسال تأخیر این سند را منتشر کرد به «دریای راهبردی» از سوی این کشور اشاره می‌کند و آمریکا را از پذیرفتن «تعهدات بیش از حد» برحذر می‌دارد. راهبردی که اوباما به دنبال آن است، تقویت پیمان‌های امنیتی و منطقه‌ای برای مهار ایران، چین و روسیه است. این سند، چین را تهدیدی برای منافع آمریکا در منطقه آسیا و اقیانوسیه عنوان می‌کند و راهبرد آمریکا را تضییع و تقویت موضع متحدان منطقه‌ای‌اش می‌داند. درباره این سند، «وطن امروز» با «شموس کوک» (Shamus Cooke)، فعال سیاسی و اجتماعی و نویسنده آمریکایی به گفت‌وگو پرداخت. وی می‌گوید: «هنگامی که آمریکا مورد تهدید مستقیم قرار بگیرد، از توان محدودی برای واکنش برخوردار است». علاوه بر این، وی تأکید می‌کند جنگ نیابتی از راهبردهای اصلی آمریکا برای مقابله با بشار اسد بوده است. وی به‌طور غیرمستقیم اوباما را مسؤول مرگ هزاران سوری و آوارگی میلیون‌ها نفر می‌داند. او همچنین به جنگ‌طلبی‌های آمریکا اشاره و تصریح می‌کند سال‌های آمریکا به برخی تکات مهم و برجسته راهبرد آمریکا طی چند سال گذشته و سال‌های پیش‌رو نیز اشاره‌کننده فعل سیاسی آمریکایی در اظهارنظری به ساختار بی‌ثبات آمریکا اشاره می‌کند و توافق احتمالی اوباما با ایران را احتمالاً محدود به قرار دادن ریاست جمهوری وی می‌داند. جالب اینکه با نامه ۳ ماه پیش جمهوریخواهان تا حد زیادی نظرات این نویسنده آمریکایی مبنی بر بی‌ثباتی و شکاف در ساختار سیاسی آمریکا و نیز مهندسی احتمالی رئیس‌جمهور آتی، تایید می‌شود (مصاحبه حاضر، یک ماه پیش از نامه شماره ۴۷ سناتور آمریکایی صورت پذیرفته است)

***

■ آقای کوک! به نظر شما، نکات مهم و برجسته سند راهبردی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ کدامند؟ ماهیت تهدیدها علیه منافع آمریکا از زمان آخرین گزارش امنیت ملی در سال ۲۰۱۰ چگونه تغییر کرده است؟

باید بگویم این سند راهبردی ضرورتاً با مورد بررسی قرار نمی‌دهد بلکه به راهبردهای متفاوت می‌پردازد و بر بسط و بازتاب قدرت داخلی و خارجی آمریکا متمرکز است. سندهای راهبردی سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ در تمرکز ویژه بر بسط قدرت و رهبری آمریکا در جهان، مشابه یکدیگرند. تفاوت سطحی فقط ناشی از تفاوت تمرکز بر مناطق مهم و راهبردی است که طی سال‌های اخیر منشأ درگیری بوده‌اند: منطقی مانند سوریه و اوکراین. تمرکز بنیادین و راهبرد اصلی هر دو سند، تا حد زیادی شبیه یکدیگر است. این سند نشان‌دهنده رویکرد اوباما به بهره‌گیری از قدرت آمریکا به طور «هماهنگ‌تر» و «هماهنگ‌تر» از دوران جورج بوش پسر، رئیس‌جمهور سابق آمریکاست. اما با این حال این راهبرد اوباما منجر به تحقق وعده‌های داده‌شده در این اسناد نشده است. چرا که شرایط حاضر در سوریه و اوکراین مهید این مساله است که هنگامی که آمریکا به طور مستقیم مورد چالش قرار بگیرد، قدرتش محدود است. صاحبان قدرت در آمریکا این امر را روبه‌های خطرناک می‌دانند. نکات مهم و برجسته چندی در سند امنیت ملی سال ۲۰۱۵ وجود دارد که از سوی رسانه‌های آمریکایی به آنها پرداخته نشده است. برای نمونه، رئیس‌جمهور آمریکا به طور واضحی در جنگ علیه داعش، دولت سوریه را بخشی از اهداف نظامی مورد نظر آمریکا به‌شمار می‌آورد. عبارت زیر از سند، این مساله را روشن‌تر می‌کند: «ما با شرکای‌مان در حال همکاری هستیم تا نیروهای میانه‌رو مخالف دولت سوریه را آموزش دهیم و تجهیز کنیم تا از این طریق این نیروها را برای مقابله با تروریست‌ها و رژیم بشار اسد، تقویت کنیم». یکی دیگر از نکات مهم راهبرد آمریکا، چگونگی همکاری آمریکا با متحدان منطقه‌ای‌اش و بهره‌گیری از آنها در جهت «مهار» قدرت کشورهایی مانند ایران، روسیه و چین است. راهبرد، ساده و روشن است: ایالات متحده آمریکا از کشورهایی چون اوکراین و فیلیپین بهره می‌گیرد تا درباره کشورهای قدرتمند و بزرگ منطقه‌شان- درباره روسیه از طریق اوکراین، و درباره چین به واسطه فیلیپین- دست به اقدامات ستیزه‌جویانه بزنند.

چین و روسیه به‌عنوان قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای به‌راحتی با اقدامات مقابله‌جویانه کشوری کوچک تحریک می‌شوند. درست همانگونه که کشوری کوچک چون کوبا از طریق مقابله با سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا، نفوذ و قدرت آمریکا در منطقه را تضعیف می‌کرد نحوه اعمال این راهبرد آمریکا در سند امنیت ملی، بدین گونه تشریح شده است: «به منظور انجام و پیشبرد اقدامات بازدارنده در برابر کنش‌های تهاجمی و تحریک گروه‌های شبه‌دولتی، دیپلماسی و رهبری آمریکا به پشتیبانی ارتشی قوی، ضروری و واجب است. علاوه بر این، برای تأکید بر تعهدات امنیتی در قبال متحدان و شرکای‌مان، تقویت توانایی‌های آنها برای مقابله با قدرتی‌ها و نیز تحمیل هزینه بر کسانی که به تهدید همسایگانشان می‌پردازند و هنجارهای بنیادین بین‌المللی را نقض می‌کنند همچنین پیشبرد اقدامات ما از طریق راهبردها و اتحادهای منطقه‌ای، دیپلماسی ابزاری لازم و ضروری است».

■ چه چیزی سبب می‌شود اوباما درباره «تعهدات بیش از حد» این کشور، هشدار بدهد؟ آیا این بدین معنی است که رهبران کنونی آمریکا در مقایسه با دوران بوش، واقع‌گراتر شده‌اند؟

واژه «تعهدات بیش از حد» می‌تواند معانی بسیاری را در بر داشته باشد و درباره مسائل امنیتی، نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک صدق کند. معنای نظامی آن واضح است: ارتش آمریکا سربازان زیادی دارد که در چندین جبهه می‌جنگند و همین امر فشار زیادی را بر ارتش این کشور تحمیل می‌کند. در حالی که اشغال و برقراری «ثبات» پس از جنگ نیازمند سرمایه‌گذاری‌های نظامی بلندمدت است اقدامات ماجراجویانه پس از حد در خارج از مرزها می‌تواند منجر به «تعهدات بیش از حد» آمریکا شود. متحدان آمریکا تنها در صورتی از سیاست‌های آمریکا دنباله‌روی می‌کنند که این کشور در رسیدن به اهداف سیاست خارجی‌اش موفق باشد. برای نمونه، جنگ داخلی در سوریه، برای دولت اوباما تعهدات دیپلماتیک بیش از حد را موجب شده است، چرا که وی از تعدادی از متحدانش خواسته است از طریق جنگ نیابتی به سرنگونی بشار اسد کمک کنند. متحدان خاورمیانه‌ای آمریکا بی‌تاب و ناآرامند چرا که به آنها اجازه لجام اقدامات نامحدود و گسترده در جنگ سوریه داده شده است. اوباما به آنها گشودن «سریع» جبهه‌ای ضد اسد را وعده داد، اما حملات عوامی وعده داده‌شده او در سال ۲۰۱۳ هرگز عملی نشد و همین امر منجر به اجرای طرح خلع سلاح شیمیایی سوریه و پیروزی دیپلماتیک برای روسیه و پوتین شد. در نتیجه، به واسطه عملی نشدن وعده اوباما در مداخله مستقیم نظامی در سوریه، اسرائیل و عربستان، رنجیده و عصبانی شدند.

■ نظر شما درباره اهمیت و ماهیت سند راهبردی امنیت ملی آمریکا چیست؟ این سوال از آن جهت کلیدی و مهم به نظر می‌رسد که مقامات آمریکایی در سند ۲۰۱۰ در پیش‌بینی روند تحولات خاورمیانه که به بروز ناآرامی‌ها در کشورهای خاورمیانه منجر شد یا حتی تقابل میان روسیه و غرب در اوکراین، ناکام بودند. تا چه حد مقامات آمریکایی در تشخیص مسائل عمده سیاسی و تهدیدات علیه منافع این کشور، دوراندیش و آینده‌نگر هستند؟

باید بگویم سیاست **آینده تحولات سیاسی** آمری است مدام در حال تغییر؛ در حالی که بخش کوچکی از آن قابل پیش‌بینی است. سند راهبرد امنیت ملی، ابزاری است برای کمک به شناخت اولویت‌های آمریکا در بسط و گسترش قدرتش به منظور تعیین پیامد اقداماتش در مناطق مختلف جهان که «منافع ملی آمریکا» در آنجاست. برای نمونه، چین برای منافع و تسلط آمریکا بر منطقه آسیا و اقیانوسیه، «تهدید» به شمار می‌رود؛ از این رو سند راهبرد امنیت ملی، استراتژی زیر را برای محدود کردن قدرت و نفوذ چین پیشنهاد می‌کند: «ما در حال تقویت و تجدید اتحادها و روابطمان با ژاپن، کره‌جنوبی، استرالیا و فیلیپین هستیم؛ و نیز به منظور اطمینان یافتن از توانشان در واکنش به چالش‌های منطقه‌ای و جهانی، تعاملات‌مان را با این کشورها و میان آنها افزایش خواهیم داد. ما متعهد به تقویت نهادهایی چون «آسه‌آن» و «سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه» هستیم تا بدین طریق با بهره‌گیری از اصول و هنجارهای مشترک حاکم، جهت پیشبرد اقدامی جمعی در واکنش به چالش‌های مشترک و نیز برای اطمینان از حل اختلاف و منافشه‌ها از مسیر صلح‌جویانه، اقدام کنیم».

این سند نقش «متحدان بزرگ» آمریکا چون هند را که آمریکا در مهار قدرت‌های عمده منطقه‌ای به آنها تکیه خواهد کرد نیز، برجسته می‌کند. راهبرد بهره‌گیری از متحدان، درباره کشورهای کوچک که همانند پیادنظام در صفحه شطرنج سیاست عمل می‌کنند نیز صدق می‌کند. برای نمونه، سند به نقش متحدان خرد و کوچک می‌پردازد و درباره نقش آنها می‌گوید: «راهبرد آمریکا به طور خاص بر عمیق‌تر کردن همکاری‌ها و اتحادهایی که در جنوب شرق آسیا با کشورهایی چون ویتنام، اندونزی و مالزی صورت می‌پذیرد، متمرکز است. ما به تعهدات خودمان در قبال کره‌جنوبی، ژاپن، فیلیپین و تایلند پایبند خواهیم بود»

■ سال‌ها پس از حملات ۱۱ سپتامبر، «سوزان رایس» تأکید می‌کند امروز - در سال ۲۰۱۵ - آمریکا با تهدیدات «موجودیتی» مواجه نیست. اظهارات وی تا چه حد مبتنی و منطبق بر واقعیات است؟ از دید شما، در دوازدهمه، مهم‌ترین تهدیدات علیه منافع و امنیت آمریکا چیست؟

عملا هیچ تهدید نظامی علیه ایالات متحده آمریکا وجود ندارد. هیچ کشوری در جهان نیست که از قابلیت تهدید سیستم آمریکا برخوردار باشد. علاوه بر این، هیچ کشور دیگری به اندازه آمریکا جنگ‌طلب و در حال ستیز نبوده است. اگر چه اسرائیل، به واسطه اقدامات نظامی‌اش، به این جایگاه آمریکا نزدیک شده است. درست به همین دلیل است که سند «راهبردی» به اعمال قدرت نظامی و سیاسی آمریکا در گوشه و کنار جهان می‌پردازد و نه به دفاع از کشور در برابر «تهدیدات» امنیتی موجود.

■ برداشت شما از واژه «درپای استراتژیک» که اوباما در سند ۲۰۱۵ بر آن اشاره کرده چیست؟ آیا این می‌تواند بدان معنا باشد که آمریکا فاقد توان راهبردی برای مقابله با تهدیدات امنیتی است؟ برای نمونه، در مساله سوریه، اوباما بشدت از سوی جمهوریخواهان مورد انتقاد قرار گرفت که در این زمینه منفعلانه عمل کرده است. سوال دیگر اینکه پیامدهای این «درپای راهبردی» اوباما، چه خواهد بود؟ آیا این امر منجر به قدرت گرفتن و جسورتر شدن رقیبان آمریکا نخواهد شد؟

درباره عبارت «درپای راهبردی»، می‌توان میلیون‌ها برداشت داشت. اوباما اساساً از این عبارت بهره می‌گیرد تا خودش را در مخالفت با نگرش‌ها و سیاست‌های اعمال‌شده در زمان بوش پسر نشان دهد؛ سیاست‌هایی چون اقدامات واکنشی و تهاجمی اوباما به دنبال آن است که هدفمند و «سنجیده» عمل کند. در عمل، این «درپای راهبردی» منجر به ویرانی سوریه شده است؛ چرا که به جای درگیری مستقیم نظامی، در جنگ داخلی سوریه اوباما با «دربدای» و برنامه عمل کرده و در پی اجرای راهبرد جنگ نیابتی درازمدت بوده که همین امر به آوارگی میلیون‌ها سوری و کشته شدن هزاران نفر، انجامیده است. راهبرد اوباما درباره سوریه، از سوی منتقدان داخلی‌اش و جمهوریخواهان «تندرو» بشدت مورد انتقاد قرار گرفته است؛ منتقدانی که بدون در نظر داشتن اکثریت افکار عمومی که مخالف جنگ‌افروزی است، همواره به دنبال جنگ‌طلبی هستند. اما با این حال، راهبرد اوباما در قبال تحولات لیبی که منجر به سقوط حکومت معمر قذافی شد، باعثی مجبور به منتقدان داخلی‌اش بود. چرا که وی توانست با بهره‌گیری از تاتو اهدافش را در لیبی پیش ببرد و قذافی را سرنگون کند، بدون آنکه از سربازان نیروی زمینی آمریکا استفاده کند. این «موفقیت» جایگاه و اعتبار وی را در میان نخبگان سیاسی و نظامی آمریکا برجسته‌تر کرد.

■ رسیدن به توافق با ایران در مساله هسته‌ای از چه میزان برای منافع بلندمدت آمریکا حیاتی و مهم است؟ آیا ایران و آمریکا قادر خواهند بود پس از پایان ماه ژوئن به توافق برسند؟ پیامد و تأثیر توافق احتمالی بر مسائل ژئواستراتژیک غرب آسیا چه خواهد بود؟

صحبت کردن درباره اینکه اوباما از چه میزان متعهد به رسیدن به توافقی با ایران است دشوار است. ۲ متحد عمده آمریکا در منطقه اسرائیل و عربستان سعودی نگران توافق احتمالی و مشتاق دیدن «مرنگونی رژیم» کنونی تهران هستند تا همین جای کار هم، به واسطه مذاکرات با ایران، آمریکا متحدان خاورمیانه‌ای‌اش را آزرده‌خاطر کرده است و معلوم هم نیست وی برای بازترسیم نقشه خاورمیانه، تا کجا پیش خواهد رفت. براساس پیش‌فرض‌های حاکم بر سیاست داخلی آمریکا، ممکن است توافق با ایران به نفع آمریکا نباشد. چرا که آشفتگی و اختلال در شبکه دیرین و دیرپای متحدان اسرائیلی و عربستانی آمریکا هزینه‌های گزاف مالی و نظامی را بر حلقه نخبگان و ماحیان قدرت در آمریکا تحمیل خواهد کرد. به علاوه، این امر، هزینه‌های بلندمدت در سرمایه‌گذاری‌های دیپلماتیک و ارتباطات تجاری میان آمریکا و متحدان خاورمیانه‌ای‌اش را به دنبال خواهد داشت. به احتمال بسیار زیاد، آشتی با ایران، برای بخش عمده‌ای از منتفدان آمریکایی، هزینه‌های بسیار زیادی خواهد داشت. به نظر می‌رسد «ریسک» تغییرات در فهرست متحدان منطقه‌ای آمریکا و شامل شدن ایران قاطع قجایع روی‌داده از سوی متحدان عرب خود بوده است. واقعیت آنچه در حال روی دادن است، با روشی که این واقعیت ارائه می‌شود، تفاوت بسیاری دارد. سعودی‌ها مدعی هستند در حال سرکوب مبارزان حوثی هستند که یمن را به تصرف خود درآوردهاند و هدفشان از تجاوز به خاک یمن بازگرداندن رئیس‌جمهور مشروع(!) این کشور است. حال چطور رئیس‌جمهور دست‌نشانده، مستعفی و فراری یمن، مشروع می‌شود و برای بازگرداندن وی باید بی‌گناهان به خاک و خون کشیده شوند. صرفا از ذهن شاهزادگان بی‌منطق سعودی بروز می‌کند و جالب آنکه در این میان جمهوری اسلامی ایران متهم می‌شود از مبارزان حوثی دفاع می‌کند در واقع اقدام مبارزان حوثی بر به کنترل درآوردن بخش‌های اعظم یمن نه تنها هیچ ارتباطی با ایران ندارد بلکه بیشتر به سیاست‌های سرکوبگرایانه‌ای بازمی‌گردد که طی دهه‌های گذشته حاکمان یمن تحت امر خاندان سعود و حمایت‌های واشنگتن اعمال کرده و شیعیان این کشور از عادی‌ترین حقوق خود محروم کرده بودند.

پیوستن شماری از متحدان علی عبدالله‌صالح، رئیس‌جمهوری پیشین به جنبش حوثی‌ها باعث شد مبارزان حوثی که موفق‌شان در شمال کشور قرار دارد، سپتامبر گذشته بدون کمترین مقاومتی صنعا را به کنترل خود درآورند و این در حالی است که کارشناسان سازمان ملل تصریح می‌کنند پایتخت «از سوی حدود ۱۰۰ هزار نیروی گارد ریاست جمهوری و نیروهای ذخیره تحت حفاظت بود که اکثریت آنها به رئیس‌جمهوری پیشین وفادارند». در واقع حملات هوایی سعودی بیش از آنکه به تضعیف مبارزان حوثی منجر شود، خسارات جدی به واحدهای ارتش یمن که به صالح وفادار بودند وارد کرد. مبارزان حوثی، بسیار باتجربه هستند. توانایی‌ها و مهارت‌های نظامی آنها برای گریز از حملات هوایی در گذشته نیز به یاری آنها آمده بود. (بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰ که صالح در اوج قدرت و متحد نزدیک عربستان محسوب می‌شد، بدست ۶ حمله گسترده علیه حوثی‌ها رد که مبارزان حوثی با کمترین آسیب از مهلکه گریختند). حملات هوایی سعودی‌ها برای سرکوب مبارزان حوثی که سلاح‌های نسبتا سبک در اختیار دارند، از کارایی چندانی برخوردار نیست، چرا که واحدهای آنها به سرعت قابلیت جابه‌جایی از نقطه‌ای به نقطه دیگر را دارند و به راحتی می‌توانند در استان‌های جنوب صنعا پخش شده و موضع بگیرند.

مشکل راهبرد نظامی سعودی‌ها مشابه آنکار طرح‌های نظامی است. ژنرال «هلموت فون مولتکه» رئیس ستاد مشترک ارتش آلمان جمله‌ای دارد مبنی بر اینکه «در جنگ هیچ طرحی پس از رویارویی با دشمن، دیگر جواب نمی‌دهد».

سعودی‌ها به بهانه اینکه ممکن است حوثی‌ها در طولانی‌مدت بتوانند کنترل دیگر مناطق را به دست گرفته و بر کشور مسلط شوند، حملات به این کشور را آغاز کردند اما مداخله سعودی‌ها بیش از آنکه آنها را به هدفشان برساند دقیقا در تضاد با راهبرد آنها عمل کرد، چرا که بافت منطقه‌ای، قومی و حزبی یمن به نحوی است که اساسا هیچ جناحی بهتنهایی نمی‌تواند قدرت را در این کشور بدست گیرد و جنبش حوثی‌ها نیز بدنبال سیطره بر قدرت نبود بلکه بر تشکیل یک دولت وحدت ملی و مشارکت همه گروه‌های قومی، مذهبی و سیاسی در روند سیاسی این کشور تاکید داشته و دارد اما رباض با حملات هوایی خود به یمن - که در داخل این کشور و میان کشورهای سنی، اینگونه توجیه شد که برای جلوگیری از نفوذ ایران و گسترش تفکر شیعی رخ داده است - عملا دچار اشتباه محاسباتی فاحشی شد. چرا که کشته شدن بیگناهان در این حملات که در میان آنها ایناح سنی نیز دیده می‌شدند، جامعه سنی یمن را از عربستان رویگردان کرد و تحرکات حوثی‌های شیعه‌زیدی برای مبارزه با دشمن خارجی، مورد حمایت مردم و جناح‌های سیاسی و مذهبی سنی این کشور قرار گرفته.

در عین حال قبولاندن این امر به مردم یمن که ایران به دنبال گسترش سیطره خود در این کشور بوده نیز توجیه‌پذیر نیست. چرا که ایران از جمله نخستین کشورهایی بود که خواستار توقف هرچه سریعتر تجاوز سعودی به یمن شده و آمادگی خود را برای کمک به هر روندی که به صلح و توقف حملات منجر شود، اعلام کرد ضمن آنکه کمک‌های بشردوستانه‌ای را نیز به این کشور ارسال کرد که از ورود آن ممانعت شد. ضمن آنکه تجاوز به خاک یک کشور و از بین بردن ساختارهای زیربنایی که به وقوع فاجعه انسانی در آن کشور منجر شود، به این بهانه واهی که کشور دیگری به‌دنبال توسعه نفوذ خود در آن است، با هیچ عقلانیتی قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

برای حاکمان سعودی بویژه صدامک ـ محمدبن سلمان، فرزند خام‌اندیش پادشاه سعودی ـ اثبات این ادعاهای بزرگنمایی‌شده برای مردم یمن که سعودی در پی بازگشت صلح و ثبات به این کشور است، بسیار دشوار خواهد بود. یمنی‌ها نمی‌توانند بپذیرند کشورشان قربانی این توهم سعودی‌ها شده که ایران به دنبال افزایش نفوذ خود بوده است. ضمن آنکه آنها تاکید دارند جامعه‌شان به طور سنتی هیچگاه براساس مذهب دستبندی نشده و شیعیان زیدی که یک‌سوم جمعیت را تشکیل می‌دهند و دوسوم جمعیت که سنی هستند، قرن‌ها در صلح و آرامش در کنار یکدیگر زیسته‌اند اما در صورتی که آل‌سعود همچنان به طبل تفرقه بین شیعه و سنی بکوبد و زمینه‌ساز تقابل منطقه‌ای بین شیعه و سنی شود، این تعادل به هم خواهد خورد که دود آن قطعا به چشم شاهزادگان جوان و بی‌منطق سعودی خواهد رفت که هم‌اکنون نیز در داخل با جامعه‌ای روبه‌رو هستند که با دید گاه‌های حاکمان دچار زاویه شده‌اند و این وضعیت زاله‌ای، اوضاع داخلی عربستان را که مترصد جرقه‌ای برای شعله‌ور شدن است، بیش از پیش متزلزل کرده است.

تداوم این وضعیت، گروه القاعده در شبه‌جزیره عرب را در وضعیتی قرار خواهد داد که بیشترین بهره را از میلیارزیر شدن سیاست در یمن خواهد برد، چرا که می‌تواند خود را به عنوان نیروی پیشرو جامعه سنی به تصویر کشد که مبارزانش تحت فشار از سوی یک ارتش کلاسیک نیستند. تداع سنی ـ شیعی ماند آنچه در عراق و سوریه و افغانستان قابل اشاره است جز برادرکشی که طی آن مسلمانان به جان یکدیگر افتند، نتیجه‌ای به‌دنبال نخواهد داشت و این تحولی است که بشدت مطلوب صهیونیسم جهانی و متحدان آن است.

عربستان و شیخ‌نشینان خلیج فارس درباره یمن نگران هستند، چرا که آنجا را حیاط خلوت خود می‌بینند اما دلیل موجهی برای نگرانی مابقی جهان نیز وجود دارد. چرا که یمن نیز به خیل کشورهایی چون عراق، سوریه، افغانستان، لیبی، سومالی و دیگر مناطقی خواهد پیوست که در آن جنگ‌اللران در وضعیت هرج و مرج، حاکمان مطلق و بی‌چون و چرا هستند در چنین اوضاعی است که هر کسی برای نجات جان خود یا هر وسیله‌ای ـ خودرو، قایق و هواپیما ـ فرار را بر قرار ترجیح خواهد داد.

راهی شدن قایق‌های مملو از آوارگان یمنی که از طریق دریای مدیترانه راهی اروپا می‌شوند، فاجعه را نیز با خود وارد اروپا خواهد کرد و اروپایی که در حال حاضر نیز با مشکلات اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای دست و پنجه نرم می‌کند، در برابر تحمل فاجعه انسانی ناشی از ورود آوارگان یمنی تاب نخواهد آورد. به هر حال سعودی‌ها اجازه ورود مایحتاج ضروری نظیر آب آشامیدنی و غذا را به خاک یمن نمی‌دهند و مردم جنگ‌زده یمن چاره‌ای جز فرار به مناطق دیگر ندارند. باید دید اروپاییان شیک‌پوش حاضرند غذای خود را با آوارگان یک کشور جنگ‌زده تقسیم کنند یا خیر. سرریز شدن فاجعه انسانی یمن به کشورهای اروپایی پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی‌ای به‌دنبال خواهد داشت. حادثه تروریستی پاریس را به یاد آورید!

پیامدهای بحران انسانی یمن برای اروپا

محمد ایرانی: یمن کمبودهای بسیاری را احساس می‌کند اما سلاح از جمله این کمبودها نیست. براساس گزارش کارشناسان سازمان ملل که اوایل سال جاری میلادی منتشر شد، بیش ۴۰ تا ۶۰ میلیون سلاح در این کشور وجود دارد که سه هر یک از ۲۶ میلیون نفری که در این کشور زندگی می‌کنند ۲ سلاح می‌رسد و این در حالی است که به گفته این کارشناسان درخواست برای نارنجک سه قیمت ۵ دلار، تفنگ ۱۵۰ دلار و کلاشینکف یا همان «ای‌کی ۴۷» معروف هم به همان قیمت ۱۵۰ دلار، ۸ برابر افزایش یافته است.

سپهر سیاسی یمن بیشتر به دست آمدن ۲ قواعدی خارج از عرف معمول و شناخته‌شده دارد. به نحوی که دشمنان پیشین به متحدان وفادار تغییر ماهیت می‌دهند و دوستان پیشین کم همت به قتل یکدیگر می‌پیندند. با این حال این اوضاع غیرعادی به این معنا نیست که جنگ در یمن که سعودی‌ها با حملات هوایی در ۲۶ مارس ۶ فروردین به راه انداختند، برای مابقی جهان موضوعیت ندارد. همین بس که اوضاع به هم ریخته در این کشور، زمینه‌ساز حملاتی با استانداردهای القاعده شود؛ نظیر آنچه در قبال نشریه شارلی‌ابدو در پاریس روی داد.

در واقع فروپاشی یمن و تبدیل آن به کشوری که جنگ و خونریزی، وضعیتی پایدار محسوب می‌شود باعث به راه انداختن موجی از مردم گریزان و خسته از جنگ به سوی اروپای غربی و دیگر کشورها برای یافتن مأوایی خواهد شد. این امر استهزآمیز خواهد بود که رهبران اروپایی تظاهر کنند درباره «تروریسم» (شما بخوانید ارتزاق توجیه لشکرکشی‌ها و سلطه بر کشورها به بهانه دموکراسی‌خواهی و جامعه مدنی) با غرق شدن پناهجویان در دریای مدیترانه اقدامی می‌کنند هنگامی که جنگ‌هایی چون یمن را نادیده می‌گیرند که ریشه بروز چنین حوادثی است. یمن در حال حاضر حوزه نفوذ خاندان سعودی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس است که هر بلایی که خواسته‌اند بر سر این کشور فقیر آورده‌اند و آمریکا نیز پشتیبان قاطع فجایع روی‌داده از سوی متحدان عرب خود بوده است. واقعیت آنچه در حال روی دادن است، با روشی که این واقعیت ارائه می‌شود، تفاوت بسیاری دارد. سعودی‌ها مدعی هستند در حال سرکوب مبارزان حوثی هستند که یمن را به تصرف خود درآوردهاند و هدفشان از تجاوز به خاک یمن بازگرداندن رئیس‌جمهور مشروع(!) این کشور است. حال چطور رئیس‌جمهور دست‌نشانده، مستعفی و فراری یمن، مشروع می‌شود و برای بازگرداندن وی باید بی‌گناهان به خاک و خون کشیده شوند. صرفا از ذهن شاهزادگان بی‌منطق سعودی بروز می‌کند و جالب آنکه در این میان جمهوری اسلامی ایران متهم می‌شود از مبارزان حوثی دفاع می‌کند در واقع اقدام مبارزان حوثی بر به کنترل درآوردن بخش‌های اعظم یمن نه تنها هیچ ارتباطی با ایران ندارد بلکه بیشتر به سیاست‌های سرکوبگرایانه‌ای بازمی‌گردد که طی دهه‌های گذشته حاکمان یمن تحت امر خاندان سعود و حمایت‌های واشنگتن اعمال کرده و شیعیان این کشور از عادی‌ترین حقوق خود محروم کرده بودند.

پیوستن شماری از متحدان علی عبدالله‌صالح، رئیس‌جمهوری پیشین به جنبش حوثی‌ها باعث شد مبارزان حوثی که موفق‌شان در شمال کشور قرار دارد، سپتامبر گذشته بدون کمترین مقاومتی صنعا را به کنترل خود درآورند و این در حالی است که کارشناسان سازمان ملل تصریح می‌کنند پایتخت «از سوی حدود ۱۰۰ هزار نیروی گارد ریاست جمهوری و نیروهای ذخیره تحت حفاظت بود که اکثریت آنها به رئیس‌جمهوری پیشین وفادارند». در واقع حملات هوایی سعودی بیش از آنکه به تضعیف مبارزان حوثی منجر شود، خسارات جدی به واحدهای ارتش یمن که به صالح وفادار بودند وارد کرد. مبارزان حوثی، بسیار باتجربه هستند. توانایی‌ها و مهارت‌های نظامی آنها برای گریز از حملات هوایی در گذشته نیز به یاری آنها آمده بود. (بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰ که صالح در اوج قدرت و متحد نزدیک عربستان محسوب می‌شد، بدست ۶ حمله گسترده علیه حوثی‌ها رد که مبارزان حوثی با کمترین آسیب از مهلکه گریختند). حملات هوایی سعودی‌ها برای سرکوب مبارزان حوثی که سلاح‌های نسبتا سبک در اختیار دارند، از کارایی چندانی برخوردار نیست، چرا که واحدهای آنها به سرعت قابلیت جابه‌جایی از نقطه‌ای به نقطه دیگر را دارند و به راحتی می‌توانند در استان‌های جنوب صنعا پخش شده و موضع بگیرند.

مشکل راهبرد نظامی سعودی‌ها مشابه آنکار طرح‌های نظامی است. ژنرال «هلموت فون مولتکه» رئیس ستاد مشترک ارتش آلمان جمله‌ای دارد مبنی بر اینکه «در جنگ هیچ طرحی پس از رویارویی با دشمن، دیگر جواب نمی‌دهد».

سعودی‌ها به بهانه اینکه ممکن است حوثی‌ها در طولانی‌مدت بتوانند کنترل دیگر مناطق را به دست گرفته و بر کشور مسلط شوند، حملات به این کشور را آغاز کردند اما مداخله سعودی‌ها بیش از آنکه آنها را به هدفشان برساند دقیقا در تضاد با راهبرد آنها عمل کرد، چرا که بافت منطقه‌ای، قومی و حزبی یمن به نحوی است که اساسا هیچ جناحی بهتنهایی نمی‌تواند قدرت را در این کشور بدست گیرد و جنبش حوثی‌ها نیز بدنبال سیطره بر قدرت نبود بلکه بر تشکیل یک دولت وحدت ملی و مشارکت همه گروه‌های قومی، مذهبی و سیاسی در روند سیاسی این کشور تاکید داشته و دارد اما رباض با حملات هوایی خود به یمن - که در داخل این کشور و میان کشورهای سنی، اینگونه توجیه شد که برای جلوگیری از نفوذ ایران و گسترش تفکر شیعی رخ داده است - عملا دچار اشتباه محاسباتی فاحشی شد. چرا که کشته شدن بیگناهان در این حملات که در میان آنها ایناح سنی نیز دیده می‌شدند، جامعه سنی یمن را از عربستان رویگردان کرد و تحرکات حوثی‌های شیعه‌زیدی برای مبارزه با دشمن خارجی، مورد حمایت مردم و جناح‌های سیاسی و مذهبی سنی این کشور قرار گرفته.

در عین حال قبولاندن این امر به مردم یمن که ایران به دنبال گسترش سیطره خود در این کشور بوده نیز توجیه‌پذیر نیست. چرا که ایران از جمله نخستین کشورهایی بود که خواستار توقف هرچه سریعتر تجاوز سعودی به یمن شده و آمادگی خود را برای کمک به هر روندی که به صلح و توقف حملات منجر شود، اعلام کرد ضمن آنکه کمک‌های بشردوستانه‌ای را نیز به این کشور ارسال کرد که از ورود آن ممانعت شد. ضمن آنکه تجاوز به خاک یک کشور و از بین بردن ساختارهای زیربنایی که به وقوع فاجعه انسانی در آن کشور منجر شود، به این بهانه واهی که کشور دیگری به‌دنبال توسعه نفوذ خود در آن است، با هیچ عقلانیتی قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

برای حاکمان سعودی بویژه صدامک ـ محمدبن سلمان، فرزند خام‌اندیش پادشاه سعودی ـ اثبات این ادعاهای بزرگنمایی‌شده برای مردم یمن که سعودی در پی بازگشت صلح و ثبات به این کشور است، بسیار دشوار خواهد بود. یمنی‌ها نمی‌توانند بپذیرند کشورشان قربانی این توهم سعودی‌ها شده که ایران به دنبال افزایش نفوذ خود بوده است. ضمن آنکه آنها تاکید دارند جامعه‌شان به طور سنتی هیچگاه براساس مذهب دستبندی نشده و شیعیان زیدی که یک‌سوم جمعیت را تشکیل می‌دهند و دوسوم جمعیت که سنی هستند، قرن‌ها در صلح و آرامش در کنار یکدیگر زیسته‌اند اما در صورتی که آل‌سعود همچنان به طبل تفرقه بین شیعه و سنی بکوبد و زمینه‌ساز تقابل منطقه‌ای بین شیعه و سنی شود، این تعادل به هم خواهد خورد که دود آن قطعا به چشم شاهزادگان جوان و بی‌منطق سعودی خواهد رفت که هم‌اکنون نیز در داخل با جامعه‌ای روبه‌رو هستند که با دید گاه‌های حاکمان دچار زاویه شده‌اند و این وضعیت زاله‌ای، اوضاع داخلی عربستان را که مترصد جرقه‌ای برای شعله‌ور شدن است، بیش از پیش متزلزل کرده است.

تداوم این وضعیت، گروه القاعده در شبه‌جزیره عرب را در وضعیتی قرار خواهد داد که بیشترین بهره را از میلیارزیر شدن سیاست در یمن خواهد برد، چرا که می‌تواند خود را به عنوان نیروی پیشرو جامعه سنی به تصویر کشد که مبارزانش تحت فشار از سوی یک ارتش کلاسیک نیستند. تداع سنی ـ شیعی ماند آنچه در عراق و سوریه و افغانستان قابل اشاره است جز برادرکشی که طی آن مسلمانان به جان یکدیگر افتند، نتیجه‌ای به‌دنبال نخواهد داشت و این تحولی است که بشدت مطلوب صهیونیسم جهانی و متحدان آن است.

عربستان و شیخ‌نشینان خلیج فارس درباره یمن نگران هستند، چرا که آنجا را حیاط خلوت خود می‌بینند اما دلیل موجهی برای نگرانی مابقی جهان نیز وجود دارد. چرا که یمن نیز به خیل کشورهایی چون عراق، سوریه، افغانستان، لیبی، سومالی و دیگر مناطقی خواهد پیوست که در آن جنگ‌اللران در وضعیت هرج و مرج، حاکمان مطلق و بی‌چون و چرا هستند در چنین اوضاعی است که هر کسی